

بررسی ادله روایی منتقدان طب اسلامی از

منظر درون دینی

امیر پژوهنده^۱

داود فاضل فلاورجانی^۲

چکیده

جدال میان وجود و عدم علمی با عنوان طب اسلامی به یکی از مناقشات مطرح سالیان اخیر تبدیل شده است. در میان منتقدان، رویکردهای مختلفی وجود دارد که هر یک با ارائه دلایلی تلاش کرده‌اند وجود طبی با این عنوان را انکار کنند. در این میان، گروهی از منکران، با استناد به سیره رفتاری و گفتاری ائمه علیهم‌السلام به تقویت نگاه خود اقدام کرده‌اند. محدود بودن روایات طبی و ضعف سندی آنها، توصیه عام معصومان به کسب علم و مراجعه اهل بیت به طبیب، سه دلیلی است که منتقدان طب اسلامی به آن استناد کرده‌اند. طبیعی است با توجه به رویکرد اخیر اندیشمندان در حوزه علم دینی و پیشینه ما در علم طب، نمی‌توان به‌سادگی از موضوع عبور کرد و در جدال تمدنی ما با غرب واکاوی ابعاد مختلف مسئله ضروری است. نویسندگان پس از بررسی برون‌دینی مسئله، در مقاله طب تمدنی؛ تلاش کرده‌اند در این نوشتار از منظری درون‌دینی نشان دهند که ادله فوق ناتوان از اثبات مدعاست و مخالفان برای اثبات ادعای خود باید به ادله‌ی متقن‌تری استناد کنند.

واژه‌های کلیدی: طب اسلامی، اهل بیت، مراجعه به طبیب، روایات طبی.

۱. دانشجوی دکتری موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی‌الله‌عنه‌و‌آله‌وسلم‌و‌ع، رایانامه:

apn.m1372@gmail.com

۲. استادیار موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی‌الله‌عنه‌و‌آله‌وسلم‌و‌ع، رایانامه: mdfazel20@chmail.ir

موضوع سلامت و بهداشت فرد و جامعه، از جمله مباحثی است که به دلیل اهمیت فوق‌العاده و ارتباط مستقیم آن با حیات بشری توجه حکومت‌ها، اندیشمندان و گروه‌های مختلف را برانگیخته و مکاتب طبّی مختلفی را شکل داده است. اساساً می‌توان تاریخ شکل‌گیری علم طب را با تاریخ خلقت بشر مساوی دانست، زیرا انسان‌ها همواره دغدغه سلامتی خود را داشته، به دنبال مداوای خود و هم‌نوعان بوده‌اند. سؤالی که در این میان مطرح می‌شود این است که آیا ادیان و مذاهب گوناگون هم به سلامت جسم توجه داشته‌اند و در صدد درمان بیماری‌های بشری برآمده‌اند یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال دو رویکرد عمده وجود دارد؛ برخی معتقدند که اساساً بهترین راه پیشگیری، درمان و شناخت داروها، راه وحی و انبیا است و در آیین اسلام می‌توان نظام طبّی داشت که با محوریت آیات و روایات معصومان شکل بگیرد (تبریزیان، ۱۳۸۵، ۱: ۱۳-۲۰). در نقطه مقابل برخی عقیده دارند که وظیفه دین ایجاد نظام طبّی و تبیین مسائل پزشکی نیست. طبیعتاً هر دو رویکرد موافق و مخالف تلاش کرده‌اند به نحوی دیدگاه خود را طرح کرده و برای آن اقامه دلیل کنند.

مخالفان از زوایای مختلفی به موضوع نگرسته و درصدد انکار وجود طب اسلامی برآمده‌اند. گروهی با نگاه برون‌دینی از محدودیت قلمرو دین سخن گفته و رابطه علم و دین را تنها در محدوده مسائل ارزشی و هنجاری برشمرده‌اند. بر این اساس طب نیز مانند سایر علوم طبیعی، خارج از مقوله دین و از مقوله تجربه و توصیف است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۲۶۵) و دین تنها می‌تواند طب را از ورود به حوزه‌هایی که با اخلاق انسانی تعارض دارد، نهی کند. به عبارت دیگر هر حکمی که فیلسوف دین در موضوع رابطه علم و دین صادر کند؛ در باب رابطه طب و دین نیز صادق خواهد بود. در این میان برخی نیز با دادن صبغه سیاسی به موضوع و با استناد به امکان سوء استفاده از موضوع طب اسلامی با تشکیل نظامی با عنوان طب اسلامی مخالفت کرده‌اند (ایسنا، ۱۴۰۰، نقل از عضو کمیسیون بهداشت مجلس).

گروه دیگری از مخالفان وجود طب اسلامی از منظر درون‌دینی به این موضوع پرداخته و تلاش کرده‌اند با توجه به منابع اسلامی و از منظر آیات و روایات در وجود چنین طبّی مناقشه کنند. از منظر این گروه با تتبع در روایات و نیز سیره ائمه علیهم‌السلام

روشن خواهد شد که تحقق نظامی با عنوان طب اسلامی ممکن نیست. این دسته با استناد به سیره گفتاری و رفتاری اهل بیت علیهم السلام و نیز اقوال اندیشمندان اسلامی و تحلیل سخنان ایشان در صدند نشان دهند ائمه علیهم السلام نظام طبی پایه‌ریزی نکرده‌اند و علمای گذشته هم معتقد به وجود چنین طبی نبوده‌اند. از منظر آنان طب اسلامی پیشینه تاریخی ندارد و کسی هم به سراغ ائمه معصومان برای درمان نمی‌رفته است (طباطبایی، ۱۳۹۸، خبرگزاری مهر).

در همین راستا برخی با بررسی روایات طبی خواسته‌اند نشان دهند با توجه با شدت انگیزه جعل در روایات طبی، اکثر این روایات قابل اعتماد نیستند (ر.ک: حسین زاده و شریفی، ۱۴۰۰). برخی دیگر با تحلیل سیره ائمه علیهم السلام معتقدند سیره رفتاری ائمه علیهم السلام با وجود طبی به نام طب اسلامی تعارض دارد. از منظر آنان علم طب چه در دوران اهل بیت علیهم السلام و چه در سایر دوران مسیر طبیعی خود را طی کرده است و حتی معصومان علیهم السلام برای مداوا به سراغ طبیب می‌رفتند هرچند در باب چرایی مراجعه اهل بیت به پزشک تحلیلی ارائه نکرده و به چند روایت و نقل تاریخی بسنده کرده‌اند (کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱) برخی نیز معتقدند با وجود مجموعه‌های حدیثی از پیامبر گرامی اسلام در باب طب، اما این موارد در آموزش پزشکی جایگاهی نداشتند (گری لیزر، ۱۳۶۵، ۶۰).

با این حال گویا در تحلیل سیره عملی معصومان در هنگام بیماری و نیز تحلیل نحوه برخورد ایشان در مواجهه با طبیب و طبابت نگاشته مستقلی وجود ندارد و نوشته‌های موجود بیشتر به بحث مراجعه معصومان به طبیب پرداخته‌اند؛ مانند مقاله «از طبابت راویان تا درایت حکیمان» از امین کرباسی‌زاده. در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای ضمن بررسی سه مورد از ادله مورد استناد منتقدان طب اسلامی در باب سیره اهل بیت، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که آیا ادله فوق برای انکار طب اسلامی کفایت می‌کند یا خیر؟

۱. بررسی رویکرد سیره‌ای و روایی به طب

همچنانکه گفته شد یکی از روش‌های منکران وجود طب اسلامی استناد به روایات و نیز سیره رفتاری اهل بیت علیهم السلام است. به نظر می‌رسد با دقت در این رویکرد بتوان سه دلیل عمده را از آن استخراج کرد. پس از بیان این سه دلیل، به تحلیل و نقد آن خواهیم پرداخت.

۱-۱. دلیل اول: عدم کفایت روایات طبّی از نظر تعداد و ضعف سندّی آنها

بر اساس این دلیل اولاً روایات طبّی به اندازه‌ای نیستند که تمامی بیماری‌ها و درمان‌ها را توضیح داده باشند، ثانیاً بسیاری از این روایات دارای متن قوی نمی‌باشند و یا از ضعف سندّی یا جعل رنج می‌برند (محمودی، ۱۳۹۲؛ مهریزی طرّقی و فتحی اکبرآبادی، ۱۳۹۶) و جز در موارد خاص نمی‌توان به آنها اعتماد کرد (ری شهری، ۱۳۸۵ ش، ۱: ۱۷)، بنابراین حتی با فرض امکان تحقق طب اسلامی، با توجه به تعداد معدود روایات طبّی، عملاً امکان ایجاد نظامی به نام طب اسلامی بر اساس روایات وجود ندارد.

برخی محققان با استناد به سخنان شیخ صدوق و با تأکید بر وجود ضعف یا جعل در اکثر روایات طبّی (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۴۰۰؛ کرباسی‌زاده ۱۳۹۱)، آنها را غیرقابل استفاده می‌دانند و از این رو مخالف وجود طبّی به نام طب اسلامی هستند. شیخ صدوق پس از تقسیم روایات وارد شده در باب طب، برخی از آنها را مختص به مناطق مکه و مدینه می‌داند که جایز نیست در دیگر مناطق به آنها عمل شود. از نظر ایشان برخی از این روایات نیز بر اساس شناخت امام از طبیعت و خصوصیات فرد بیان شده است و نمی‌توان در مواضع دیگر آنها را استعمال کرد (صدوق، ۱۴۱۴، ۱۱۵). ایشان همچنین دسته‌ای از آنها را جعلی و برخی را ضعیف می‌شمارد و در نهایت می‌گوید:

آنچه در مورد درمانِ درستِ بیماری از امامان علیهم‌السلام رسیده، مضمون آیات و سوره‌های قرآن و یا دعاهایی است که [تنها] به حکمِ سندهای قوی و طُرُق صحیحی که به‌واسطه آنها به ما رسیده‌اند، پذیرفته خواهند شد (صدوق، ۱۴۱۴، ۱۱۶).

بر اساس تحلیل شیخ صدوق، اولاً تنها می‌توان به روایات طبّی‌ای که دارای طرق صحیح و سند قوی هستند اعتماد کرد؛ گذشته از اینکه این روایات عمومیت نیز ندارند و تنها مربوط به منطقه یا افراد خاص هستند.

نقد و بررسی

تمسک به قول شیخ صدوق برای انکار طب اسلامی، ناکافی است؛ زیرا اولاً در برخی کتب در میان آثار شیخ صدوق کتابی به نام «نوادِر الطب» ذکر شده است (منزوی تهرانی، ۱۴۰۸ ق، ۲۴: ۳۴۷). این مطلب نشان از این دارد که ایشان نسبت به احادیث طبّی بی‌اعتنا نبوده‌اند و خود به این عرصه وارد شده‌اند. ثانیاً شیخ صدوق به‌عنوان یک عالم شیعی و حدیث‌شناس در صدد بررسی روایات طبّی است و نحوه

برخورد صحیح با آنها را ذکر می‌کند. چنین بیانی کاملاً دقیق و تخصصی است زیرا هم بر اساس رویکرد طب سنتی و هم از منظر طب اسلامی که بر پایه طبایع چهارگانه است، همه مناطق نسخه یکسانی ندارند و روایات وارده در امور طبی هم برای همه مناطق به یکسان استفاده نمی‌شود بلکه باید بر اساس خصوصیات منطقه‌ای و فردی افراد استفاده شوند؛ چنان‌که شیخ مفید می‌گوید:

گاهی دوائی، اهل شهری را از مرضی که به آن گرفتار هستند نجات می‌دهد درحالی‌که همان دوا، اگر در شهری دیگر برای آن مرض استفاده گردد موجب هلاکت می‌گردد (به دلیل اختلاف منطقه‌ای) (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۴۴).

علاوه بر این می‌توان سخن شیخ صدوق را چنین تفسیر کرد که طرح احادیث پزشکی برای عموم مردم مناسب نیست، زیرا مردم عادی جامعه در برخورد با احادیث به دلیل مقدس دانستن روایات و عدم توانایی در تشخیص روایت صحیح از غیر آن، به روایت عمل می‌کنند درحالی‌که شیخ با بیان این نکته آگاهی می‌دهد که نحوه صحیح برخورد با روایات باید بر طبق چه مبنا و موازینی باشد، اما اگر بخواهیم چنین برداشتی را برای متخصصان طب هم جاری بدانیم، لازمه‌اش این است که جامعه از بخشی از ذخایر علمی اهل بیت محروم بمانند، بنابراین لازم است که روایات طبی توسط متخصصان امر مورد ارزیابی دقیق قرار گیرند و طبیعتاً بهترین راه تشخیص سره از ناسره در روایات طبی همان آزمایش و تجربه است.

در مقدمه کتاب «دانشنامه احادیث پزشکی» در مورد نحوه ارزیابی روایات پزشکی و اهمیت توجه بیشتر به محتوای احادیث پزشکی با ذکر این نکته که ضعف سند نمی‌تواند دلیلی بر عدم صدور حدیث باشد، درباره نحوه برخورد با روایات طبی می‌نویسد: برای ارزیابی دقیق احادیث طبی و بهره‌گیری کامل از آنها، بهترین راه، آزمایش است. در واقع آزمایش و آزمایشگاه، بهترین قرینه عقلی برای اثبات صحت و سقم احادیث طبی است (ری شهری، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸-۲۰).

بنابراین، می‌توان روایات طبی را فارغ از سند آنها به محک آزمون سنجید و اگر روایتی دارای ضعف سندی بود، اما با آزمایش مشخص شد که مفید است، آن را مورد استفاده قرار داد.

گذشته از امکان تفسیر سخن بزرگانی نظیر شیخ صدوق؛ اندیشمندان دیگری هم هستند که معتقدند اساساً طب صحیح، طبی است که از مسیر وحی و به واسطه انبیاء به بشریت رسیده است. شیخ مفید عقیده دارند که طریقه رسیدن به علم طب، وحی

است و علما هم این علم را از انبیا فراگرفتند:

«الطب صحيح و العلم به ثابت و طريقه الوحي، و إنما أخذہ العلماء به عن الأنبياء ع و ذلك أنه لا طريق إلي علم حقيقة الداء إلا بالسمع و لا سبيل إلي معرفة الدواء إلا بالتوقيف، فثبت أنّ طريق ذلك هو السمع عن العالم بالخفيات تعالي» (مفيد، ۱۴۱۳: ۱۴۴).

بر این اساس برای ارزیابی احادیث طبی، افزون بر آزمایش، می‌توان از روش ارزیابی سایر احادیث بهره برد. البته هستند اندیشمندان دیگری که معتقدند اساساً یکی از فوائد بعثت انبیا ارائه اصول علم طب است:

هذا إشارة إلى أنّ أصول الطبّ من الأنبياء سلام الله عليهم، و هو كذلك كغيره، فإنّ البشر يهتدى إلى المصالح الدنيوية كالأخروية بهداية المبعوثين من عنده تعالي (حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۳۹).

بنابراین حتی اگر بتوان گفت که برخی روایات از ضعف سند و یا جعل رنج می‌برند، اما نمی‌توان از چنین موضوعی برای انکار نظام طبی مبتنی بر مبانی اسلامی استفاده کرد؛ زیرا وجود چنین نظامی بر کثرت روایات متکی نیست تا زیر سؤال رفتن برخی روایات آن را متزلزل کند؛ بلکه مبتنی بر اصول و مبانی خاصی است که ممکن است از دل آیات و روایات طبی یا حتی غیر طبی استخراج گردد.

۲-۱. دلیل دوم: امر به فراگیری علم

بر اساس این دلیل و با توجه به وجود روایاتی که در آنها ائمه به طور مطلق به فراگیری علم توصیه کرده‌اند، چنین استدلال شده است که ائمه فراگیری علم را محدود به دانش‌اندوزی از خودشان نکرده‌اند و مسلمانان را تشویق به فراگیری هر علمی و از هر جایی به هر طریق ممکن نموده‌اند حتی از مشرکان. بر اساس این استدلال؛ همین رویکرد امامان موجب تشویق مسلمانان به فراگیری علم شد و آنها سعی در یادگیری علوم مختلف کردند، از جمله طب و نجوم (دریایی، ۱۳۹۸، ۹۶). چنانچه ما هم می‌توانیم علم طب را از هر جایی بگیریم و این دلیلی است بر اینکه ما نه طب اسلامی به صورت مستقل داریم و نه نیازی به داشتن آن داریم؛ زیرا با توصیه پیامبر گرامی اسلام مسلمانان درصدد فراگیری همه علوم برآمدند و به علم‌آموزی پرداختند؛ هرچند ایشان اصول و کلیاتی را ذکر کرده‌اند که موجب شکل‌گیری طب ایرانی شده است؛ زیرا بسیاری از دانشمندان تمدن عظیم اسلامی، ایرانی‌تبار بودند (دریایی، ۱۳۹۸: ۱۴ و ۶۸). برخی از مستندات روایی این رویکرد به این شرح است:

۱. امام سجاد علیه السلام در باب اهمیت علم آموزی و طالب علم بودن می فرمایند: اگر مردم از فواید طلب علم می دانستند همانا به دنبال آن می رفتند گرچه در راه آن خون دل ها بخورند و یا در گردابها فرو روند:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمَهْجِ وَ حَوْضِ اللَّجَجِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۳۵).

پیامبر گرامی اسلام می فرماید: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است گرچه این علم در دورترین نقاط باشد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ش، ۱: ۱۱).

در بیانی هم امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر به فراگیری حکمت می کنند و در اهمیت آن همین بس که تفاوتی نمی گذارند از مسلمان یا مشرک حکمت را بیاموزیم و می فرمایند که علم و حکمت فراگیرید هرچند از شخص مشرک آن را می آموزید (فیض کاشانی، ۱۳۷۲ش، ۱: ۳۷).

نقد و بررسی

در این دلیل بیان شد که معصومان علیهم السلام بدون در نظر گرفتن زمان و مکان علم آموزی، ما را به فراگیری علوم دعوت کرده اند. سؤال این است: علمی که توصیه به فراگرفتن آن شده است، آیا به صورت مطلق است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت با تشکیل خانواده حدیثی و با دقت در سایر روایاتی که در باب کسب علم وارد شده است، مشخص می شود بحث از علم و علم آموزی مقید است و روایاتی که به صورت مطلق امر به فراگیری علم کرده اند را باید با توجه بیشتری تحلیل کرد تا مشخص شود این علوم چه علومی هستند و تا چه حد باید به فراگیری آنها پرداخت؟ به عنوان مثال در روایتی امام صادق علیه السلام علم را ریشه هر صفت نیکو و اوج هر جایگاه رفیعی می داند و از این رو از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ أَيَّ عِلْمِ التَّقْوَى وَ الْيَقِينِ» (جعفر بن محمد، ۱۴۰۰ق: ۱۳).

و در ادامه روایت به بیان امام علی علیه السلام در توصیه به کسب علم اشاره دارند که ایشان می فرمایند:

«اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةَ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ»

(جعفر بن محمد، ۱۴۰۰ق: ۱۳).

در این دو روایت علمی که توصیه به فراگیری آن شده است با قیودی تخصیص می‌یابد و بر این اساس می‌توان گفت که معصومان به طلب هرگونه علمی دستور نداده‌اند، بلکه علمی باید کسب شود که موجب معرفت انسان و در نهایت منتهی به شناخت پروردگار می‌شود، چنان‌که از پیامبر اکرم ﷺ و همچنین حضرت علی علیه السلام منقول است که هرکس خود را شناخت پروردگار خود را هم خواهد شناخت (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۲۰: ۲۹۲).

همچنین بر اساس بیان امام خمینی رحمته الله علیه علمی مطلوب است که مرکزیت آن توحید باشد:

آنی که اسلام می‌خواهد تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی باشد، آنکه از آن اسلام می‌خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد، این است که تمام اینها مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند.

از منظر ایشان اسلام در صدد است همه علوم را به توحید برگرداند:

آنکه اسلام برای آن آمده است: برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به الهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی... مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است. تمام اینها باید برگردد به آن جهت الوهیت (امام خمینی، ۱۳۸۳، ۸: ۴۳۵).

بنابراین هرچند براساس توصیه پیامبر اکرم ﷺ کسب معرفت از هر طریق ممکن اهمیت دارد اما به دلیل امکان تأثیرپذیری آن از عقاید باطل و الحادی، بررسی و تحلیل و نقد آنها مطلوب اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ چنانچه این روزها کسانی با عنوان عرفان حلقه مدعی درمان بودند (قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۰۲). گذشته از آن توصیه پیامبر و اهل بیت به علم آموزی به ویژه در حوزه طب، به این معنا نیست که خودشان، طبی ارائه نکرده‌اند؛ چه‌بسا طبی از جانب ائمه علیهم السلام ارائه شده باشد و در عین حال با توصیه به علم‌آموزی، از مسلمانان خواسته‌اند طب ارائه شده را با روش‌های موجود گسترش دهند، چنانکه درباره سایر علوم نیز فرموده‌اند: «علینا إلقاء الأصول إلیکم، وعلیکم التفریح» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۲۴۵).

۱-۳. دلیل سوم: نحوه برخورد ائمه با طب و طبیب

از دیگر دلایلی که برای مخالفت با طب اسلامی ارائه می‌شود تمسک به سیره رفتاری اهل بیت علیهم السلام در برخورد با طبیب است؛ این بیان که خود معصومان علیهم السلام به طبیب‌ها اجازه طبابت می‌دادند و حتی برای درمان خود، به دنبال طبیب

می‌فرستادند. قائلان به این دیدگاه به سیره معصومان علیهم‌السلام تمسک می‌کنند که در هنگام بیماری پزشکی به معالجه ایشان می‌پرداخته است، برای مثال به نقل از یکی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین آمده:

حضرت در (اواخر عمر) بسیار بیمار می‌شدند، و پزشکان عرب و عجم نزد او می‌آمدند و وصف معالجه می‌نمودند و ما عمل می‌کردیم (کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱: ۷).

همچنین این گروه برای اثبات ادعای خود به واقعه ضربت خوردن حضرت علی علیه‌السلام اشاره می‌کنند و نقل تاریخی را چنین بیان می‌کنند:

چون ابن ملجم، علی علیه‌السلام را ضربت زد، ابن اثیر کندی را که پزشک بود، بر بالین علی فراخواندند .. (ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۱۱ ق، ۴۳).

و یا در مورد روزهای آخر عمر پربرکت امام حسن مجتبی علیه‌السلام ادعا می‌کنند که طبیبی بر بالین ایشان حاضر شد و خبر از حتمی شدن رحلت ایشان داد که واقعه با این عبارت بیان شده است:

در این وقت پزشکی برای امام آوردند و پزشک به معاینه پرداخت و پس از تشخیص حال امام از حیات حضرتش ناامید شد و به خاندانش گفت: سم، امعاء او را ازهم گسیخته است (قرشی، ۱۳۵۲، ۲: ۵۸۶).

با توجه به این دست گزارش‌های تاریخی، هنگام بیماری پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت مطهر ایشان طبیب بر بالین ایشان حاضر می‌شد. از این رو اعتقاد به طب با رویکرد اسلامی، اعتقاد باطلی است زیرا اگر چنین امری درست بود، معصومان علیهم‌السلام هرگز نباید از طبیب استفاده می‌کردند، بلکه باید خودشان یا معصوم دیگری که در کنارشان بود، به معالجه اقدام می‌کرد. انکار وجود طب اسلامی با استدلال فوق از طرف برخی معاصران نیز مطرح شده است:

ما طب اسلامی نداریم. خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم که مریض می‌شدند به طبیب رجوع می‌کردند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به طبیب رجوع می‌کردند، امام صادق علیه‌السلام به طبیب رجوع می‌کردند (علوی بروجردی، ۱۳۹۷، شفقنا).

یکی دیگر از نویسندگان در لزوم اعتماد به طب رایج معتقد است:

آیا در زمان سیره پیامبر اکرم و ائمه اطهار آیا مراجعه به طبیب برای درمان بیماری وجود ندارد؟ خب وقتی این بزرگواران بیمار می‌شدند چه کار می‌کردند؟ شما وقتی واقعه ضربت خوردن حضرت علی علیه‌السلام را مرور می‌کنید ملاحظه می‌کنید که

برای درمان جراحت آن حضرت، طبیب را خبر می‌کنند با اینکه هم خودشان و هم فرزندان‌شان معصوم بودند؛ ولی باز به درمان طبیبان عصر خودشان اعتماد می‌کردند (الهی‌راد، ۱۳۹۸، خبرگزاری تسنیم).

نقد و بررسی

در نقد این دلیل باید گفت اولاً در هیچ منبع روایی معتبری در شیعه اشاره‌ای به رجوع ائمه علیهم‌السلام به طبیب نشده است. منابعی که این گزارش‌های تاریخی در آنها ذکر شده است، همگی از کتب عامه است که برخی نگارندگان آنها از متعصبان سنی مذهب بودند و به مبانی کلامی شیعه نسبت به علم اهل بیت علیهم‌السلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اعتقادی نداشتند؛ مانند ابن‌سعد که یک سنی‌مذهب متعصب بوده و در بسیاری از موارد در شرح‌حال شخصیت‌های شیعه و نقل وقایع مربوط به شیعه، کینه‌ورزی خود به شیعیان را اظهار کرده است (ر.ک: گوهری فخرآبادی و دیگران، ۱۳۹۹ش؛ رفعت، ۱۴۰۰ش؛ سلطانی احمد، ۱۴۰۱ش).

ثانیاً در هیچ یک از منابع مذکور گفته نشده است که معصومان علیهم‌السلام از نزد خود به طبیب رجوع کرده یا درخواست احضار طبیب کرده‌اند؛ بلکه در تمام منابع تصریح شده که برای حضرت طبیب آورده‌اند که نشان می‌دهد مردم یا اصحاب طبیب آوردند.

از جمله منابعی که برای اثبات حضور طبیب بر بالین ائمه علیهم‌السلام مورد استناد قرار گرفته کتاب الطبقات الکبری است. این کتاب از عایشه نقل می‌کند که طبیبان نزد پیامبر می‌آمدند و برای ایشان طبابت می‌کردند:

«عَنْ عَائِشَةَ. رَضِيَ اللهُ عَنْهَا. قَالَتْ: مَا اجْتَمَعَ فِي بَطْنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - طَلْعَامَانِ فِي يَوْمٍ قَطُّ. إِنْ أَكَلَ لَحْمًا لَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ. وَإِنْ أَكَلَ تَمْرًا لَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ. وَإِنْ أَكَلَ حُبْزًا لَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ. وَكَانَ رَجُلًا مِسْقَامًا وَكَانَتِ الْعَرَبُ تَنْعَتُ لَهُ فَيَتَدَاوَى بِمَا تَنْعَتُ لَهُ الْعَرَبُ وَكَانَتِ الْعَجَمُ تَنْعَتُ لَهُ فَيَتَدَاوَى» (ابن‌سعد، ۱۴۱۰ق، ۱: ۳۱۰).

عایشه می‌گوید: در شکم پیامبر در یک روز هرگز دو غذا جمع نمی‌شد. اگر گوشت می‌خورد چیزی بر آن نمی‌افزود و اگر خرما می‌خورد چیزی به آن اضافه نمی‌کرد و اگر نان می‌خورد چیزی اضافه نمی‌نمود. و او مردی بود که بسیار بیمار می‌شد! گاهی عرب‌ها توصیف (مداوایی) می‌کردند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود را با آن مداوا می‌کرد و گاهی غیرعرب‌ها چیزی عرضه می‌کردند و پیامبر خود را با آن مداوا می‌فرمود.

در تحلیل این روایت بیان دو نکته اهمیت دارد:

اولاً از این روایت نمی‌توان برای اثبات حضور طبیب بر بالین پیامبر استفاده کرد، زیرا روایت تنها از اینکه پیامبر خود را مداوا می‌کرده‌اند خبر می‌دهد و سخنی از حضور طبیب بر بالین ایشان نیست، از این رو نه می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر خود امر به حضور طبیب کرده‌اند و نه می‌توان گفت که طبیبان بر بالین ایشان حاضر شده و از جانب خود به طبابت پرداخته‌اند (الإدریسی الکتانی، بی‌تا، ۱: ۳۵۳). ثانیاً این روایت گذشته از اشکال سندی، مشکل محتوایی نیز دارد؛ زیرا در این روایت عایشه، پیامبر را مسقام (کسی که بسیار بیمار می‌شد) معرفی می‌کند در حالی که چنین مطلبی با شخصیت پیامبر سازگار نیست.

گزارش دیگر، مربوط به حضور طبیب بر بالین حضرت علی علیه السلام است. این گزارش در کتاب منتهی‌الأمال (قمی، ۱۳۷۹ش، ۱: ۴۳۲) و بحارالانوار (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴: ۲۳۴) از ابوالفرج اصفهانی (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ص ۵۱) نقل شده است. با جستجو در مصادر شیعی و سنی، تنها کتابی که این واقعه را نقل کرده، **مقاتل الطالبیین** و **مقتل امیرالمؤمنین** است که با توجه به فاصله‌ی حدود ۲۰۰ ساله‌ی نویسندگان این دو کتاب از واقعه ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام، اعتماد به این دو منبع کار دشواری است. دیگر مصادری که به بیان واقعه ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام پرداختند، به حضور پزشک بر بالین حضرت اشاره‌ای نکرده‌اند. این مصادر عبارت‌اند از: تاریخ الطبری (۱۳۸۷ق، ۵: ۱۴۷) و **الکامل فی التاریخ** (۱۴۱۷ق، ۲: ۷۴۱) و **البدایة والنهائة** (بی‌تا، ۷: ۳۶۲)».

در مورد سایر ائمه هم وضعیت به همین گونه است و از مصادر مهم شیعه کسی به چنین مطالبی اشاره نکرده است. بنابراین این دلیل هم برای انکار نظام طبی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی کفایت نمی‌کند؛ زیرا اولاً ثابت نشده است که امام معصوم یا پیامبر درخواست طبیب کرده باشند و ثانیاً گزارشات بیان شده، از مصادر غیرشیعی است که اعتماد به آنها مشکل است.

۲. حضور طبیب بر بالین امام معصوم علیه السلام

تا اینجا مشخص شد بر اساس منابع شیعی، معصومان علیهم السلام امر به حضور طبیب نکرده‌اند با این حال مواردی گزارش شده که طبیب بر بالین امام معصوم حاضر شده است. به نظر می‌رسد در تحلیل علت اجازه امام به حضور طبیب بتوان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: یکی از عللی که طبیب بر بالین امام معصوم حاضر شده است را می‌توان علل سیاسی و حکومتی از جمله ثبت و تأیید نحوه شهادت ذکر کرد و یا خلفای وقت برای اغراضی که داشتند امر می‌کردند طبیب بر بالین حضرت حاضر شود. مانند امام حسن عسگری علیه السلام که طبق روایت منقول از احمد بن عبیدالله، به طبیبان و معتمدان خلیفه دستور داده شده بود تا بر بالین حضرت حاضر شوند و از حال ایشان گزارش دهند، راوی واقعه را چنین بیان می‌دارد:

چون ابن‌الرضا بیمار شد، به پدرم خبر دادند که او بیمار است. پدرم فوری سوار شد و به دار الخلافه رفت و زود برگشت و پنج تن از خدمتگزاران امیرالمؤمنین (معتمد عباسی) که همگی از ثقات و خواص بودند و نحریر (خادم مخصوص خلیفه) هم در میان آنها بود، همراهش بودند.

در ادامه پس از بیان احوالات امام علیه السلام، می‌افزاید:

پدرم به آنها دستور داد که در خانه حسن بن علی باشند و از حالش خبر گیرند و به چند تن از پزشکان هم پیغام داد که شبانه روز در منزلش باشند و به قاضی القضاات پیغام داد که نزد او بیاید و به او دستور داد که ده تن از اصحابش را که نسبت به دین و امانت و پرهیزگاری آنها اطمینان دارد احضار کند و به منزل آن حضرت فرستد تا شبانه روز در آنجا باشند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۰۵).

این وضعیت مراقبت و گزارش‌دهی از حالات امام علیه السلام ادامه داشت تا اینکه ایشان وفات می‌کنند.

ب: از دیگر علل حضور طبیب بر بالین امام را می‌توان انجام فصد یا حجامت دانست که در این موارد هم خود حضرات معصومان محل فصد یا حجامت را مشخص و نحوه انجام آن را ذکر می‌کردند. برای مثال می‌توان به داستان فصد امام حسن عسکری علیه السلام توسط شاگرد بختیشوع اشاره کرد. در این روایت، امام به طبیب دستور می‌دهند که چگونه فصد انجام دهد. شاگرد بختیشوع می‌گوید:

روزی امام حسن عسکری علیه السلام به بختیشوع پیغام داد که بهترین شاگرد خود را بفرست تا مرا رگ بزند. بختیشوع مرا انتخاب کرده گفت ابن‌الرضا از من خواسته یک نفر را برای فصد بفرستم، متوجه باش او داناترین فرد روی زمین است، دقت کن مبدا در مورد دستوری که می‌دهد اعتراض کنی (مجلسی، ۱۴۰۳، ۵۰: ۲۶۱).

در ادامه این روایت هم بیان می‌شود که نحوه انجام فصد را خود امام حسن علیه السلام به طبیب دیکته فرمودند و طبیب طبق دستور ایشان انجام داد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱:

بر اساس این روایت روشن می‌شود که حضور طبیب به امر امام معصوم بوده و مداوا نه مطابق دستور پزشکی بلکه بر اساس امر خود امام به طبیب انجام گرفته است. شاهد این مطلب را می‌توان روایاتی دانست که حاکی از مناظره امام معصوم با طبیب یونانی یا هندی هستند و امام در آنها از نظر علمی طبیب را به چالش می‌کشد؛ امری که نشان می‌دهد علم امام در طب متفاوت با علم طبیب و بیش از آن است. از جمله‌ی این مناظرات، مناظره امام علی علیه السلام با طبیب یونانی است که حضرت به طبیب یونانی تأکید می‌کند «طبّ خداوند از طبّ تو برتر است» (طبرسی، ۱۳۸۱ ش، ۱: ۵۱۸). یا در مناظره امام صادق علیه السلام با طبیب هندی آمده است:

روزی امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در مجلس منصور حاضر بود در حالی که طبیبی از هند نزد وی بود و کتاب‌های طبّی را قرائت می‌کرد، و امام صادق علیه السلام موقع قرائت او ساکت می‌نشست، وقتی قرائت او تمام شد به امام گفت: ای ابو عبد الله، آیا از آن علمی که با من است چیزی می‌خواهی؟ فرمود: نه، چون آنچه نزد من است از آنچه نزد توست بهتر است (صدوق، ۱۳۶۲ ش، ۲: ۵۱۱).

در این روایت امام تصریح می‌کند که به علم طب آگاه است و برای طبیب هندی مطالبی را بیان می‌کند که پیش‌تر از آنها آگاهی نداشت.

بنابراین می‌توان گفت استناد به این دلیل برای مخالفت با طب اسلامی کافی نیست و نمی‌توان از موارد ذکر شده برای انکار نظام طبّی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی استفاده کرد.

۳. بیان جایگاه ائمه در طب

با توجه به مطالب مطرح شده و برای روشن شدن جایگاه معصومان علیهم السلام در علم طب می‌توان تحلیل زیر را پیشنهاد داد: طب عرصه‌های مختلفی دارد که مهمترین آن آگاهی از مبانی و قواعد دانش طب است. بر این اساس منظور از طب اسلامی، استنباط مبانی، اصول و قواعد پزشکی از بیانات معصومان علیهم السلام است و موضوعاتی مانند داروسازی، جراحی، تأسیس مطب و مانند آن از لوازم متأخر علم پزشکی است و لذا اگر شخصی بخواهد به طبابت بپردازد، پس از آگاهی از دانش طب به تأسیس مطب و تجهیزات مرتبط نیاز خواهد داشت. بنابراین عدم وجود لوازم متأخر دانش طب نزد معصوم یا حاضر شدن طبیب بر بالین امام معصوم دلیل بر عدم امکان یا عدم تحقق دانشی با این عنوان نیست.

نتیجه‌گیری

آنچه از مطالب پیش گفته به دست آمد را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. استناد به اقوال اندیشمندان شیعی مانند شیخ صدوق برای مخالفت با طب دینی ناتمام است؛ زیرا اولاً ایشان در زمانه خویش به دنبال اثبات یا انکار طب اسلامی نبودند و اساساً چنین موضوعی محل بحث نبوده است. ثانیاً آنها به دنبال بررسی روایات و نوع مواجهه با آنها بودند؛ امری که نزد بزرگان مرسوم بوده و طبیعی است. گذشته از اینکه دسته‌های دیگر از علمای شیعه نظری مثبت در باب طب دینی دارند.

۲. همچنین استناد به روایات ائمه مبنی بر فراگیری علم به صورت مطلق نمی‌باشند که ما بخواهیم نتیجه بگیریم پس معصومین علیهم‌السلام طبی ارئه نداده‌اند، بلکه علم آموزی اولاً مقید به علومى هستند که موجب معرفت انسان و در نهایت منتهی به شناخت پروردگار می‌شود، و علاوه بر این، توصیه پیامبر و اهل بیت به علم آموزی به ویژه در حوزه طب، به این معنا نیست که خودشان، طبی ارئه نکرده‌اند؛ چه بسا طبی از جانب ائمه علیهم‌السلام ارئه شده باشد و در عین حال با توصیه به علم آموزی از مسلمانان خواسته‌اند طب ارئه شده را با روش‌های موجود گسترش دهند، چنانکه درباره سایر علوم نیز فرموده‌اند: «علینا إلقاء الأصول إلیکم، وعلیکم التفریع» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۲: ۲۴۵).

۳. در منابع شیعی موضوعی دال بر رجوع ائمه علیهم‌السلام به طبیب گزارش نشده است. آنچه روایت شده مربوط به برخی کتب تاریخی است که نویسندگان غیرشیعی آنها را نگاشته‌اند و از نظر سند و محتوا مخدوش است.

۴. اگر امامی امر به حضور طبیب نمودند، شخص امام علیه‌السلام به طبیب دستور می‌دادند که چه عملی انجام دهند و طبیب را از علم خود سیراب می‌کردند نه اینکه بخواهند از علم طبیب بهره برند. همانگونه که روایاتی در باب مناظره امام علی علیه‌السلام با طبیب یونانی (طبرسی ۱۳۸۱ ش، ۱: ۵۱۵) و امام صادق علیه‌السلام با طبیب هندی (صدوق، ۱۳۶۲ ش، ۲: ۵۱۱) وجود دارد.

۵. در نهایت می‌توان گفت نمی‌توان از سیره رفتاری ائمه علیهم‌السلام برای انکار طبی مبتنی بر مبانی اسلامی استفاده کرد و برای این امر نیازمند دلایل دیگری هستیم

۱. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، ۱۴۰۴ق، *شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد*، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی.
۲. ابن ابی الدنيا، ۱۴۱۱ق، *مقتل الإمام أمير المؤمنين علی بن ابی طالب*، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
۳. ابن الأثير، عز الدين، ۱۴۱۷ق، *الكامل في التاريخ*، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، ج ۲، بيروت، دار الكتاب العربي.
۴. ابن سعد، ۱۴۱۰ق، *الطبقات الكبرى*، تحقيق، محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية.
۵. ابن كثير، بی تا، *البدایة والنهاية*، تحقيق علی شیری، بيروت-لبنان، دار إحياء التراث العربي
۶. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج ۱۲، بيروت.
۷. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، بيروت، دار المعرفة (نرم افزار سیره معصومان نور)
۸. الإدريسی الكتانی الفاسی، الشيخ عبد الحی، بی تا، *نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية*، جلد ۱، بيروت-لبنان، دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۹. إلهی راد، صفر، ۱۳۹۸، «*كرونا و عقلانیت دینی در گفتگو با الهی راد*»، خبرگزاری تسنیم، (<https://tn.ai/2221903>)
۱۰. تبریزیان، عباس، ۱۳۸۵ش، *دراسة في طب الرسول المصطفى*، مشهد، سنبله.
۱۱. جعفر بن محمد، امام ششم علیه السلام، ۱۴۰۰ق، *مصباح الشريعة*، بيروت، اعلمی.
۱۲. حسین زاده، اکرم، و محمد شریفی، ۱۴۰۰ش، «نویسندگان روایات طبی، علل و انگیزه‌ها»، *مطالعات اسلامی در حوزه سلامت*، شماره چهارم، صفحه ۳۷-۴۸.
۱۳. حسینی تهرانی، سید هاشم، ۱۳۶۵ش، *توضیح المراد*، تهران، انتشارات مفید.
۱۴. خمینی، روح الله، ۱۳۸۳ش، *ترجمه تحریر الوسيلة*، مترجم محمد قاضی زاده و علی اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. دریایی، محمد، ۱۳۹۸ش، *طب شیعہ*، ج اول، تهران، سفیر اردهال.
۱۶. رفعت، محسن، ۱۴۰۰ش، روایات عاشورایی «الطبقات الكبرى ابن سعد» در سنجه نقد (بازه زمانی پیش از عاشورا)، «*تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*»، شماره ۴۳، صص ۱۰۷-۱۳۲.
۱۷. سلطانی احمد، مجتبی، و سارا خاتمی، و مصطفی گوهری فخرآبادی، ۱۴۰۱ش، «بررسی و نقد گزارش‌های مربوط به مناقشه فدک در الطبقات الكبرى ابن سعد»، *شیعه پژوهی*، شماره ۲۲، صص ۸۶-۱۱۲.

۱۸. شیخ صدوق، ۱۳۶۲ش، *الخصال*، علی اکبر غفاری، ج اول، قم، جامعه مدرسین.
۱۹. شیخ صدوق، ۴۱۴ق، *الاعتقادات*، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
۲۰. شیخ عباس قمی، ۱۳۷۹ش، *منتهی الآمال فی تواریخ النبی و آلہ*، قم، دلیل ما.
۲۱. شیخ مفید، ۴۱۳ق، *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
۲۲. طباطبایی، سید کاظم، ۱۳۹۸ش، «طب اسلامی پیشینه تاریخی ندارد/ روایات طبیبی یا طب اسلامی؟»، *خبرگزاری مهر*، mehrnews.com/xNSPd
۲۳. طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۱ش، *الاحتجاج*، ترجمه جعفری، تهران، اسلامیه.
۲۴. الطبری، أبو جعفر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الطبری، تاریخ الرسل والملوک وصلة تاریخ الطبری*، بیروت، دارالتراث.
۲۵. عضو کمیسیون بهداشت مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۰ش، (با تشکیل سازمان طب اسلامی ایرانی مخالفم)، *خبرگزاری ایسنا*، isna.ir/xdKdWz
۲۶. علوی بروجردی، محمدجواد، ۱۳۹۷ش، «از بی توجهی به تحقیق در دانشکده‌های پزشکی/ طب اسلامی نداریم»، *شفقتنا*، <https://fa.shafaqna.com/?p=707900>
۲۷. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۱۳۷۵ش، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم، انتشارات رضی.
۲۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۷۲ش، *نوادیر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین*، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۲۹. قاسمی، محمود رضا، ۱۳۹۳ش، «ریشه‌یابی فرقه عرفان حلقه کیهانی در فرقه ریگی ژاپنی»، *معرفت ادیان*، شماره ۳، صص ۸۳-۱۱۰.
۳۰. قرشی، باقر شریف، ۱۳۵۲ش، *زندگانی حسن بن علی علیهما السلام*، مترجم فخر الدین حجازی، ج ۲، تهران، بنیاد بعثت.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۳۲. کرباسی‌زاده، امین، ۱۳۹۱ش، «از طبابت راویان تا درایت حکیمان»، *حدیث حوزه*، شماره ۴، سال سوم، صص ۱۴۷-۱۷۲.
۳۳. گری لیزر، ۱۳۶۵ش، «آموزش پزشکی در سرزمین‌های اسلامی»، ترجمه هوشنگ اعلم، *نشریه تحقیقات اسلامی*، شماره ۱، سال اول، صص ۶۰-۹۲.
۳۴. گوهری فخرآبادی، مصطفی، و مجتبی سلطانی، و سارا خاتمی، ۱۳۹۹ش، «بررسی و نقد تطبیقی روایت‌های ابن سعد در الطبقات الکبری با سایر منابع متقدم (مطالعه موردی فاطمه (س) پس از پیامبر(ص))»، *پژوهشنامه تاریخ شیعه*، شماره ۸، صص ۱-۲۶.
۳۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳۶. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۵ش، *دانشنامه احادیث پزشکی*، چاپ ششم، قم

مؤسسه علمی، فرهنگی دار الحدیث.

۳۷. محمودی، عباس، ۱۳۹۲ش، بررسی تحلیلی اعتبار و جایگاه کتاب «طب‌النبی»، حدیث حوزه، شماره ۷، صص ۱۱۱-۱۴۲.

۳۸. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۹۲ش، *رابطه علم و دین*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

۳۹. منزوی تهرانی، محمد محسن بن علی، ۱۴۰۸ق، *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، قم، اسماعیلیان.

۴۰. مهریزی طرقي، مهدی، و جواد فتحی اکبرآبادی، ۱۳۹۶ش، «بررسی و تحلیل سندی احادیث طبی در بحارالانوار براساس مجلد ۵۹»، حدیث پژوهی، شماره ۱۷، صص ۱۹۳-۲۱۴.